

تقیه از منظر فریقین

□ سید امیر محمد حیدری *

چکیده

یکی از موارد که در دین اسلام مورد توجه قرار گرفته و در برحه‌های از زمان جنجال آفرین شده مساله تقیه است و در تعریف تقیه گفته شده: انسان به خاطر ترس از دیگران (اعم از کافر ظالم یا مسلمان ظالم) عقیده و باورهایی را که در ضمیر خود دارد، پنهان سازد، یا سخن و فعلی را به خاطر تحفظ جان، مال یا ناموس خود، برخلاف عقیده اش ظاهر سازد.

اگر چه اهل تسنن شیعه را بخاطر تقیه مورد سرزنش قرار میدهند اما با مراجعه به منابع دینی (قرآن روایات) و کلمات علمای اهل تسنن به این نتیجه می‌رسیم که تقیه همانطور که در نزد شیعه معتبر است در نزد آنها هم معتبر است و در بعضی از مواقع رعایت نکردن تقیه حرام است و موجب مواخذه خداوند قرار می‌گیرد، راه‌های تقیه هم زیاد است از جمله، کتمان، صبر، هجرت و...
واژگان کلیدی: تقیه، اسلام، شیعه، اهل تسنن، روایات.

۱. مقدمه

از زمانی که دشمنان اسلام تلاش خود را به هدف ایجاد تشدید بدبینی و اختلاف در بین فرقه‌های اسلامی آغاز کردند، موضوع «تقیه» یکی از موضوعاتی بوده که به گمان آنان، می‌توانسته است بستر مناسبی برای دعوای و اتهام زنی هر چه بیشتر مسلمانان فراهم آورد. در این میان، گذشته از تحلیل‌ها و موضع‌گیری‌های مغرضانه، نقش دوستان به صورت ناآگاهانه کم نبوده است؛ چنان که برخی از مفسران بزرگ اهل سنت نسبت به اعتقاد شیعه درباره تقیه ذهنیت منفی داشته و نوشته‌اند: اعتقاد شیعه درباره تقیه، باوری خرافی، عجیب و غریب بوده و دارای منقولات متناقض و مضطربی در این باره است و چنان باور دارند که تقیه اصلی از اصول دین (در ردیف توحید، نبوت و معاد) است. (رشید رضا، ۱۹۹۰، ج ۳، ص ۲۸۱) برخی دیگر مغرضانه چنین وانمود کرده‌اند که تقیه چیزی جز نفاق نیست. (خطیب، بی‌تا، ص ۷)

این گونه اظهار نظرها موجب شده است برخی از اهل سنت گمان برند که شیعه آمیخته با تقیه است و در همه عرصه‌های زندگی شیعیان به گونه‌ای عمل می‌کنند که نمی‌توان به حقیقت حال آنان پی برد. بدین روی، ضرورت دارد فرقه‌های اسلامی تلاش کنند اولاً، باورهای غلط و ذهنیت‌های منفی نسبت به یکدیگر را اصلاح کنند تا موجب اتهامات ناروا نشوند. ثانیاً، با آشنایی نسبت به معتقدات یکدیگر موارد لغزش را شناخته و رأی صحیح را انتخاب نمایند. ثالثاً، بر اثر شناخت واقع بینانه و صحیح موجبات بالندگی امت اسلامی و وحدت راستین را فراهم آورند.

روشن است که شیعه هرگز تقیه را در ردیف اصول دین همچون توحید، نبوت و معاد قرار نداده است. البته شیعه همچون اهل سنت تقیه را از احکام ثابت، همچون سایر دستورات اسلامی می‌داند؛ چنان که اهل سنت تقیه را هنگام خوف جایز و از مسلمات دستورات اسلامی دانسته‌اند. این مطلب پس از نقل سخنان مفسران و فقیهان اهل سنت در همین مقاله، روشن خواهد شد. از جمله، بخاری، محدث بزرگ اهل سنت، روایات تقیه را که اتفاقاً هم مضمون با روایات شیعه است - در صحیح خود، در «باب الاکراه» و «باب المداراة» نقل کرده است.

۲. مفهوم «تقیه»

کلمه «تقیه» به معنای «حذر و ترس»، اسم مصدر از «اتقی، یتقی، اتقاء»، و حرف تاء آن در

اصل «واو» بوده و هم ریشه با «تقاة»، «تقوی» و «وقایة» است. در تعریف لغوی «وقایه» گفته شده است: «حفظ الشیء ممّا یؤذیه و یضرّه.» (راغب اصفهانی، بی تا، ص ۸۸۱)

از سخنان لغت‌شناسان چنین برمی آید که این واژه به معنای «حفظ، حراست و دفاع از چیزی در برابر چیز دیگر است، تا از نابودی و یا آسیب محفوظ بماند مثلاً، حفظ جان یا مال یا متاعی از گزند هر آسیب رساننده ای.» (همان؛ جوهری، ۱۹۹۰: ۲۵۲۸؛ خلیل، بی تا: ۲۳۸/۵؛ ابن منظور، بی تا: ۴۰۱/۱۵؛ ابن فارس، ۱۹۷۹: ۱۳۱/۶) با توجه به مجموع سخنانی که لغت‌شناسان ابراز کرده‌اند، روشن می‌شود که مفهوم «حفظ، صیانت، ستر و دفاع» در واژه مذکور نهفته شده، و پرواضح است که این مفاهیم در جایی به کار می‌رود که بخواهند چیزی را از آسیب پوشیده نگاه دارند.

اما در اصطلاح، دانشمندان اسلامی - اعم از شیعه و سنی - تقریباً تعریف یکسانی برای «تقیه» ارائه کرده‌اند. مضمون تعاریف این است که انسان به خاطر ترس از دیگران (اعم از کافر ظالم یا مسلمان ظالم) عقیده و باورهایی را که در ضمیر خود دارد، پنهان سازد، یا سخن و فعلی را به خاطر تحفظ جان، مال یا ناموس خود، برخلاف عقیده اش ظاهر سازد. برای اینکه این سخن در باب تقیه مستند شود، برخی از تعاریف دانشمندان فریقین را عیناً می‌آوریم:

سرخسی از فقیهان بزرگ اهل سنت نوشته است: تقیه آن است که انسان خود را از کیفر نجات دهد، به این صورت که چیزی را برخلاف باطن خود اظهار کند. برخی از مردم از تقیه ابا کرده، گویند تقیه هم سنگ نفاق است، ولی صحیح آن است که تقیه جایز می‌باشد. سرخسی از حسن بصری نقل کرده: تقیه تا روز قیامت جایز است. (سرخسی، ۱۹۹۳، ج ۲۷، ص ۲۲۲) وی سپس داستان مسروق را نقل می‌کند که از ترس معاویه تقیه کرد تا مجازات نگردد. (همان، ص ۲۲۴) شافعی یکی از پیشوایان چهارگانه مذاهب فقهی اهل سنت گفته است: هرگاه وضعیت مسلمانان از حیث روابط با یکدیگر، همچون حالت بین مسلمانان و مشرکان شود (یعنی از ناحیه برخی از مسلمانان نسبت به برخی دیگر، اکراه و اجبار اعمال شود) تقیه مجاز است تا جان مظلوم حفظ شود. (فخر رازی، ۱۴۲۰ه، ج ۸، ص ۱۳)

از نظر علمای شیعه نیز تعاریف یکسانی با آنچه از اهل سنت نقل گردید، در این باب اظهار شده است؛ از جمله: شیخ مفید^{رحمه الله} در تعریف «تقیه» آمده است مضمون سخن شیخ مفید^{رحمه الله} این است: تقیه همان پوشاندن حق و اعتقاد است؛ کتمان در برابر مخالفان (چیره که متعرض مال

یا جان و نوامیس می‌شوند) و استفاده از این روش برای آن است که اظهار حق و عقاید درست موجب ضرر در دین یا دنیا می‌شود. (شیخ مفید، بی تا، ص ۱۳۷)

شیخ انصاری رحمته الله علیه در تعریف «تقیه» نوشته است تقیه آن است که انسان خود را از ضرر غیر گفتار یا رفتار مخالف حق حفظ کند: (انصاری، بی تا، ص ۳۲۰)؛ آیت الله خویی رحمته الله علیه، نوشته است: تقیه عبارت است از: حفظ خود در برابر ظالم به وسیله موافقت با او در گفتار یا رفتار مخالف حق. (خویی، ۱۹۵۴، ج ۱، ص ۴۵۳)؛

با دقت در سخنان دانشمندان اهل سنت و شیعه روشن می‌شود که هر دو فرقه تقیه را به عنوان واکنش ویژه در شرایط حاکمیت ستم و خفقان، که دین و دنیای فرد یا گروهی را تهدید می‌کند و چاره‌ای جز به کار بردن راه کارهای تقیه نیست، معرفی کرده اند و نه به عنوان یک عمل ثابت و همیشگی همچون نماز و روزه و حج، بلکه تقیه تاکتیکی عقلی و شرعی در برابر ستمکاران در مواقع خاص و ویژه برای برون رفت از تنگناهاست. این نکته در کلام حاج شیخ عباس قمی رحمته الله علیه به خوبی نشان داده شده، آنجا که نوشته است: «التقیة فریضة واجبة علینا فی دولة الظالمین» (قمی، ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۶۸۰ صبیانیه) (مجلسی، ۱۹۸۳، ج ۷۲، ص ۴۲۱) یعنی: هرگاه حکومت به دست کودکان افتاده باشد، تقیه بر ما واجب است.

همچنین در تفسیر خود، به همین امر تصریح کرده است: مضمون سخن وی این است: درست آن است که گفته شود روش به کارگیری تقیه و یا مدارا امری پسندیده و حق است در فضای مواجه شدن با خطر و ضرر شدیدی که برون رفت از آن فضا جز با به کارگیری تقیه و یا مدارا امکان پذیر نیست. و فرق هم نمی‌کند که آن حالت و فضا را کفار به وجود آورده باشند یا اشراری از مسلمانان و طغیان گران آنان که توانمند هستند و می‌توانند ایجاد ضرر و آزار نمایند. (دروزه، ۱۳۸۳ق، ج ۴، ص ۳۷۰)

مراغی نیز در تفسیر خود، نوشته است؛ مدارا با کافران و ظالمان و فاسقان و نرم گویی و خنده رویی و بخشیدن مال به آنان به خاطر جلوگیری از آزارشان و برای حفظ آبرو؛ جزو تقیه است و نه جزو موالات و دوستی هایی که منع شده، بلکه این امر مشروع است. (مراغی، بی تا: ۱۳۷/۳)

علامه قاسمی نیز از اهل سنت به همین ویژگی تقیه در تفسیرش اشاره کرده و نوشته است: پیشوایان، مشروعیت تقیه به هنگام خوف را از آیه (قرآنی) استنباط نموده و بر جواز آن اجماع

کرده اند؛ چنان که تقیه عارفان از دانشمندان سوء و حاکمان ستمگر و شیاطین انسی را نقل کرده اند. (قاسمی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۳۰۶)

نکته‌ای که از سخنان فقها و مفسران فریقین - اعم از شیعه و سنی - استفاده می‌شود این است که «تقیه» و «مدارا» برای آن وضع شده است که مسلمانان بتوانند در برابر قتل، هتک حرمت، آبروریزی، سلب اموال و اقسام آزاری که ستمگران توانمند بر آنان روا می‌دارند و راه برونرفت دیگری وجود ندارد، از آن استفاده کنند و در عین حال، خود را نیز نگه دارند.

۳. تقیه در قرآن کریم

«تقیه» یک بحث قرآنی است. و هیچ ارتباطی به شیعه و سنی ندارد. و در سه آیه از آیات قرآن کریم، به این مسئله و مشروعیت آن اشاره شده است:

خدای متعال در سوره آل عمران به صراحت می‌فرماید:

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً؛ افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند، و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او بکلی از خدا گسسته می‌شود)، مگر اینکه از آنها پرهیزید (و به خاطر هدف‌های مهم‌تری تقیه کنید). (آل عمران/سوره ۳، آیه ۲۸).

این آیه در حقیقت می‌فرماید که زیر بار حکومت کفر رفتن حرام است، مگر اینکه از روی تقیه باشد! اظهار محبت به کفار حرام است، مگر از روی تقیه! یک نفر از کفار می‌ترسد، به جانش، به مالش و به آبرویش از او می‌ترسد، لذا به او اظهار مودت می‌کند، یعنی «تقیه خوفی»؛ قرآن می‌گوید که اشکالی ندارد. یا نه، اظهار محبت می‌کند تا آنها را نرم کند برای جذب به اسلام، یعنی «تقیه مداراتی»؛ اطلاق این آیه، هر دو را شامل می‌شود.

این آیه در رابطه با جناب «عمار» است. می‌فرماید:

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَمَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ؛ کسانی که بعد از ایمانشان به خدا کافر شوند (مجازات می‌شوند) بجز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان با ایمان، آرام است. (غافر/سوره ۴۰، آیه ۲۸)

این آیه صراحت دارد در اظهار کفر انسان با ایمان از روی تقیه. شما می‌گوئید که شیعیان از روی

تقیه پشت سر اهل سنت نماز می خوانند، و این درست نیست! خب شما آیه قرآن را ببینید که می گوید اگر کسی از روی تقیه، و برای حفظ جان، کلمه کفر را بر زبان جاری کند، ایرادی ندارد. این آیه مطلق هم هست. می فرماید: «مَنْ أَكْرَمَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» فرقی نمی کند که از چه کسی مکره بشود، هم تقیه از کفار را می گیرد و هم از دیگر مسلمانان را. در حقیقت این آیه یک ملاکی را به ما می دهد. و آن خوف بر جان و مال و... است. از هر کس که باشد فرقی نمی کند. مثل این است که شارع مقدس می گوید که شراب نخورید چون مست کننده است. این مست کردن یک ملاک است. و تمام موارد را شامل می شود. خمر باشد، نیذ باشد و یا عصیر باشد، فرقی نمی کند. وقتی مست کنندگی آن ثابت شد، حرمتش ثابت می شود.

خداوند متعال در سوره غافر می فرماید:

«وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ..» و مرد مؤمنی از فرعونیان که ایمان خود را پنهان می داشت گفت...» (نحل / سوره ۱۶، آیه ۱۰۶).

این آیه نیز به صراحت، مسئله کتمان ایمان، یعنی همان تقیه از ترس دیگران را مطرح کرده و مهر مشروعیت بر آن زده است.

۴. تقیه در روایات

در کنار آیات قرآن کریم که به صراحت مسئله تقیه را مطرح کرده بود و به آن مشروعیت بخشیده بود، روایات فراوانی از شیعه و سنی نیز داریم که بر مشروعیت تقیه دلالت دارند. که به بخشی از این روایات اشاره می کنیم:

۴-۱. روایات شیعه

روایات بسیاری از طریق اهل بیت علیهم السلام درباره «تقیه» وارد شده است که اگر نگوئیم به حد تواتر معنوی می رسد، قطعاً از حد استفاضه تجاوز می کند؛ تا جایی که مرحوم «شیخ حر عاملی» در کتاب وسائل الشیعه، ۱۲۸ روایت را در ضمن ۱۳ باب جمع آوری کرده است. از میان این همه روایت به طور اختصار فقط به چند روایت اشاره می کنیم:

حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: همانا نه دهم (۹۰٪) دین در تقیه است. و کسی که تقیه

ندارد، دین ندارد. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۱۷)

حضرت امام باقر علیه السلام می فرماید: تقیه جزء دین من، و دین پدران من است و کسی که تقیه ندارد، ایمان ندارد. (کلینی ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۱۹)

۲-۴. روایات اهل سنت

در کنار روایات شیعه بر مشروعیت تقیه، ما چند نمونه هم از کتب اهل سنت انتخاب کرده ایم که «تقیه» را امری مجاز و مشروع معرفی نموده است

روایت «صحیح بخاری»: «عایشه» می گوید که از پیامبر پرسیدم که آیا حجر اسماعیل، جزء «بیت» است یا جزء «بیت» نیست؟ پیامبر در جواب من فرمود: بله جزء بیت است. گفتم:

پس چرا دستور نمی دهید که آن را داخل در «بیت» بکنند؟ پیغمبر فرمود:

يَا عَائِشَةُ، لَوْلَا أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ لَأَمَرْتُ بِالْبَيْتِ، فَهَدِمْتُمْ، فَأَدْخَلْتُ

فِيهِ مَا أُخْرِجَ مِنْهُ؛ پیغمبر اکرم به عایشه فرمود: ای عایشه! اگر قوم تو تازه از جاهلیت به

اسلام در نیامده بودند، دستور می دادم تا خانه خدا را خراب بکنند و حجر اسماعیل را

که از خانه خارج شده را در بیت داخل می کردم. (بخاری، بی تا، ج ۲، ص ۱۴۷).

پیغمبر اکرم از ترس قوم عایشه، دستور به تخریب حجر اسماعیل نمی دهد! آیا این عمل پیغمبر، تقیه نیست؟! حضرت می فرماید که «حجر اسماعیل» جزء «بیت» است و باید هم داخل «بیت» بشود، ولی من از ترس اینکه قوم تو به جاهلیت برنگردند، به این تکلیف شرعی خودم، عمل نمی کنم! لذا ما در تاریخ می بینیم که وقتی «عبدالله بن زبیر» بر مکه مسلط شد، اولین کاری که انجام داد این بود که خانه خدا را ویران کرد و «حجر اسماعیل» را داخل در «بیت» کرد. سپس گفت: مردم در زمان پیغمبر، تازه مسلمان بودند و احتمال داشت که از دین بیرون بروند؛ ولی الآن دیگر این چنین موقعیتی نیست. بعدها وقتی «حجاج بن یوسف ثقفی» (علیه لعائن الله)، بر مکه مسلط شد، خانه خدا را ویران کرد و حجر اسماعیل را دوباره از خانه خدا جدا کرد. حکام بعدی که آمدند، دیگر به خانه خدا دست نزدند.

روایت «ابن ابی شیبه» در «المصنف ابن ابی شیبه»، (متوفای ۲۳۵هـ)، و استاد «بخاری» هم نقل کرده است: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَةَ لَهُ» هر کس تقیه نداشته باشد، ایمان ندارد. (الصنعانی، ۱۴۰۳، ج ۶، ص ۴۷۴).

روایت «سیوطی» در «جامع الأحادیث»: «سیوطی» هم از نبی مکرم نقل کرده است که

فرمود: «لا دینَ لِمَن لا تَقِيَةَ لَهُ» هر کسی که تقیه ندارد، دین ندارد. (سیوطی، بی تا: ۱۶ / ۳۹۰).
روایت «متقی هندی» در «کنز العمال»: «متقی هندی» از وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «لا دینَ لِمَن لا تَقِيَةَ لَهُ» هر کسی که تقیه ندارد، دین ندارد. (متقی هندی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۹۶).
روایت «ابن ماجه» در «سنن»: در «سنن ابن ماجه» از «ابوذر غفاری» روایت شده است که رسول خدا فرمود: همانا خداوند خطا و فراموشی را از امت من برداشته است و نیز آنچه که بر آن اجبار بشوند. (ابن ماجه، ۲۰۱۱، ج ۱، ص ۶۵۹).
پس بنابراین: قرآن، «تقیه» را تثبیت می کند. «سنت» نیز «تقیه» را تثبیت می کند. و در این مسئله هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد.

۵. تقیه در منابع اهل سنت

اهل سنت شیعه را بخاطر جواز تقیه بر ائمه طاهرين علیهم السلام مورد سرزنش قرا داده‌اند، در حالی که خودشان در صحاح خود، تقیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را روایت کرده‌اند. از آن جمله در صحیح بخاری - که پیش ایشان، نازل منزله وحی مُنزَل است - در باب فضل مکه، به چهار سند، و در صحیح مسلم و السنن ترمذی و نسایی و موطأ مالک و جامع الأصول ابن اثیر، مذکور است که عبدالله بن محمد بن ابی بکر به عبدالله بن عمر گفت که عایشه روایت نموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به عایشه خطاب کرده، فرموده که:

آیا نمی بینی که قوم تو، وقتی که خانه کعبه را تجدید می کردند، از قواعدی که حضرت ابراهیم علیه السلام بنای خانه را بر آن گذاشته، کمتر کردند؟ پس عایشه گفت یا رسول الله! چرا به نحوی که حضرت ابراهیم بنا فرموده بود، رد نمی کنید و مبنای خانه را بر قواعد ابراهیم علیه السلام نمی گذارید؟ حضرت فرمود که: اگر نه آن بود که قوم تو قریب العهد به کفرند، می کردم. پس عبدالله گفت که: ترک کردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اسلام دوزگن را که در پهلوی حجر حضرت اسماعیل است، از این جهت بوده که خانه، موافق بنای حضرت ابراهیم علیه السلام نیست. (بخاری، ۲۰۱۹، ج ۲، ص ۱۷۹)

و در روایت دیگر که مسلم و بخاری روایت کرده‌اند، مذکور است که عایشه پرسید که:

دیوار خانه از جمله خانه است؟ حضرت فرمود که: بلی. عایشه گفت که: چرا داخل خانه نکرده‌اند؟ فرمود: خرجی ایشان، کمی کرد. عایشه گفت: چرا در خانه از زمین، مرتفع است؟ فرمود که: قوم تو، از برای آن در را مرتفع ساختند که هر کس را خواهند، داخل خانه کنند و هر که را نخواهند، نکنند؛ و اگر نه آن بود که قوم تو قریب العهدند به جاهلیت و من می‌ترسم که دل‌های ایشان، انکار نماید داخل ساختن دیوار را در خانه و مساوی ساختن در خانه را با زمین، هر آینه، چنین می‌کردم. (بخاری ۲۰۱۹، ج ۲، ص ۱۷۹ و ۱۸۰)

و در روایتی دیگر که بخاری ذکر کرده، چنین است که:

اگر نه قوم تو قریب العهد به جاهلیت بودند، می‌فرمودم که خانه را منهدم می‌ساختند و داخل می‌ساختم در خانه، آنچه بیرون انداخته‌اند و در خانه را به زمین، مُلصق می‌ساختم و دو در از برای خانه مقرر می‌کردم: یکی شرقی و یکی غربی، و می‌رسانیدم اساس خانه را به اساسی که حضرت ابراهیم قرار داده بود. (بخاری ۲۰۱۹: ۲/۱۵۶ و ۱۵۷)

و از تتمه این روایت، ظاهر می‌شود که: از طرف حِجْر حضرت اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام، به قدرِ شش ذرع از خانه کعبه بیرون افتاده، و آنچه در بعضی احادیث اهل بیت؟ ع؟ وارد شده که حِجْر، داخل خانه است، مؤید این معنی است و از این روایت ایشان، ظاهر می‌شود که حضرت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جمعی از قریش که ظاهراً مسلمان بودند، تقیه می‌فرموده. و لهذا، در وقتی که دوات و قلم طلبید در مرض موت و فرمود که: «چیزی می‌خواهم بنویسم که بعد از من، گم راه نشوید» و عُمَر متوجه شد که می‌خواهد تجدید عهد غدیر خُم بکند و مردم را به متابعت امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام امر فرماید، نگذاشت که دوات و قلم، حاضر سازند و گفت که: این گفتگو از قبیل هذیانی است که بیمار را در وقت مرض، طاری می‌شود (!) و کتاب الهی، یعنی قرآن، ما را کافی است. پس جمعی با او نزاع کردند و گفتند: هذیان بر پیغمبر خدا، کی جایز است؟! و حق تعالی فرمود که: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ (سوره نجم، آیه ۳ و ۴) یعنی: رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از روی خواهش و میل طبع، سخنی نمی‌گوید و هر چه می‌گوید، وحی است که به او نازل می‌شود.

پس آوازه‌ها بلند شد و نزاع، قائم گردید و حضرت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دید که اگر اصرار نماید در حاضر ساختن دوات و قلم و وصیت امامت، جمعی که طمع مُلْك و سلطنت بعد از آن حضرت دارند، چون مرض را شدید یافته‌اند و از منافقین که در مدینه حاضرند، اعوان بسیار دارند و

کَفَّارِ بِيْرُونَ [از مدینه] به حرکت [در] می‌آیند، البتّه فرصت را غنیمت شمرده، فتنه‌ای بر پا خواهند کرد که باعث زوال اسلام، بالکلیه شود، همگی حضّار را مخاطب ساخته، فرمود که: «بِیْرُونَ رَوِيْدُ كِه مَنَازِعُهْ وَ مَجَادِلُهْ دَر پيش انبيا جايِز نيست!». و صریحا عمر و جمعی را که در آن منع با او موافقت کردند، منع یا تعذیبی که مستحق بودند، نفرمود و از نوشتن عهد، گذشت. و این حدیث در صحیح بخاری، در پنج موضع به اسانید مختلفه. (بخاری ۲۰۱۹، ج ۱، ص ۳۷ و ج ۴، ص ۳۱ و ۶۶ و ج ۵، ص ۱۳۷) و در صحیح مسلم، در یک موضع (صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶) از این روایت، استنباط می‌کند که این جماعت، فی الحقیقه، ایمان نداشته‌اند، به جهت آن که تغییر بنای خانه کعبه، ضرری دنیوی به ایشان نمی‌رسانید و غیر تعصّب جاهلیت، امری باعث انکار قلبی ایشان نبود و ایمانی که در این مرتبه باشد که به محض چنین امری، از کرده پیغمبر، انزجار و انکار در آن ایمان راه یابد، عین نفاق است و حق تعالی فرموده که: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُوْكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيْ اَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسْلَمُوْا تَسْلِيْمًا» (زمخشری ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۵۴) و ابن ابی‌الحدید، در جزو دوازدهم شرح نهج البلاغه، از مورّخین نقل نموده. (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۱۶۰)

۱-۵. کلمات علمای اهل سنت درباره تقیه

آنچه از کلمات علمای اهل سنت استفاده می‌شود، این است که آنها نیز همانند پیروان اهل بیت بر مشروعیت تقیه اذعان دارند و در هنگام ضرورت از آن استفاده کرده‌اند؛ البته برخی چون نخواستند که اعتقاد شیعیان را در مشروعیت تقیه تأیید کنند، اسم آن را عوض و به جای تقیه گاهی از کلمه «اکراه» و گاهی «مدارا با مردم» استفاده کرده‌اند.

علاوه بر آنچه که از قول فخررازی، ابن‌خازن، عینی، آلوسی، تاج‌الدین حنفی، عبدالرحمن سعدی و... در شأن نزول آیات تقیه گذشت، بسیاری دیگر از علمای اهل سنت در کتاب‌های حدیثی و تفسیری خود، بر مشروعیت تقیه تصریح کرده‌اند. که در اینجا به تعداد از آنها اشاره می‌شود

محمد بن جریر طبری

محمد بن جریر طبری در تفسیرش نظر ضحاک را این‌گونه بیان می‌کند:

تقیه از منظر فریقین □ ۱۷

از ضحاک شنیدم که در مورد کلام خداوند «الا ان تتقوا منهم تقاة» می‌گفت: تقیه با زبان آن است که شخصی را به گفتن چیزی که نافرمانی خدا است وادار کنند، و وی آن را به خاطر ترس بر جان خویش بگوید؛ ولی دلش نسبت به عقیده درست آرامش دارد که در این صورت گناهی بر وی نیست. (طبری ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۲۲۹)

شمس‌الدین سرخسی

شمس‌الدین سرخسی، فقیه مشهور احناف (متوفای ۴۸۳ هـ) تقیه را این‌گونه تعریف می‌کند: تقیه آن است که شخص خود را با تظاهر به چیزی از عقوبت حفظ نماید، اگر چه در باطن مخالف آن را اعتقاد دارد. عده‌ای از مردم این‌روش را قبول نداشته و آن را نفاق می‌دانند؛ و صحیح آن است که این کار جایز است؛ زیرا خداوند می‌فرماید «الا ان تتقوا منهم تقاة». یکی از موارد تقیه جاری ساختن کلمات شرک‌آلود از روی اجبار بر زبان است؛ در حالی که اعتقاد قلبی چیز دیگری است که بر آن ثابت و استوار باقی مانده باشد (سرخسی، بی‌تا، ج ۲۴، ص ۴۵)

فخرالدین رازی

فخرالدین رازی شافعی و نیز ابن‌عادل دمشقی حنبلی در تعریف تقیه می‌نویسند: تقیه زمانی است که شخص در بین قومی کافر باشد و از ایشان بر جان و مال خویش بترسد و به همین جهت در سخن گفتن با ایشان مدارا کند؛ به این صورت که تظاهر به دشمنی زبانی با ایشان نداشته باشد؛ بلکه جایز است که به ایشان کلامی بگوید که احتمال محبت و دوستی را بدهد به این شرط که در باطن خلاف آن را اعتقاد داشته باشد؛ و در تمامی سخنانش کنایه گونه سخن بگوید؛ پس تقیه تاثیرش در ظاهر است و در تغییر دادن دل‌ها نیست. (فخررازی ۱۴۲۰، ج ۸، ص ۱۹۳)

ابن‌حجر عسقلانی

ابن‌حجر عسقلانی می‌نویسد: معنی تقیه ترس از اظهار کردن آنچه در دل است برای دیگران؛ خواه از اعتقادات باشد یا غیر آن. (ابن‌حجر، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۳۱۴)

آلوسی

آلوسی نیز می گوید:

این آیه دلالت بر جواز تقیه می کند؛ و در تعریف آن، چنین گفته اند: حفظ کردن جان و یا ناموس و یا مال از شر دشمنان؛ و دشمن دو گونه است: یکی آنکه دشمنی او به خاطر اختلاف دینی است؛ مانند اختلاف مسلمان و کافر؛ و دیگری آنکه دشمنی اش به خاطر اهداف دنیوی است؛ مانند مال و کالا و حکومت و فرماندهی. (آلوسی، ۲۰۱۹، ج ۳، ص ۱۱۷).

اگر چه در بین این تعریف ها اختلافاتی به چشم می خورد؛ اما این نکته در همه آنها مشترک است که: تقیه، یعنی مخفی کردن حق از دیگران و یا اظهار خلاف آن، برای در امان ماندن از شر دشمنان و یا به جهت مصلحتی که ارزشش بیشتر از اظهار حق باشد.

قتاده بن دعامه

ابوحیان اندلسی دیدگاه قتاده بن دعامه (متوفای ۶۰هـ) را این گونه بیان می کند:

قتاده گفته است: وقتی که کفار بر مسلمانان پیروز شوند، یا مؤمنان در بین گروهی کافر باشند و بترسند می توانند با آنان هم پیمان شده و مدارا نمایند تا شرشان را از خویش دور کنند به شرطی که قلبشان با ایمان محکم شده باشد. (ابی حیان ۲۰۰۷: ۳/۹۳).

مکحول شامی

ابومحمد انصاری دیدگاه ابوعبدالله مکحول شامی، از فقهای اهل سنت را که به «فقیه شامی» مشهور شده و تقریباً در سال ۱۰۰ هجری از دنیا رفته است را این گونه بیان می کند: «علی بن حوشب عن مکحول قال ذل من لا تقية له؛ از مکحول روایت شده است که گفت: کسی که تقیه نداشته باشد ذلیل می شود.» (انصاری، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۱۷۶).

محمد بن حسن شیبانی

محمد بن حسن شیبانی (متوفای ۱۹۸هـ) در باره تقیه می گوید:

اگر مسلمانان از مشرکان ترسیده و خواستند که از ایشان جدا شوند اما مشرکان بدون گرفتن

مال قبول نکنند، در این صورت به خاطر ضرورت اشکالی ندارد که به ایشان مالی بدهند؛ زیرا اگر چنین نکنند و توانایی دفع کفار را نیز ندارند، کفار بر جان و مال ایشان مسلط می‌گردند؛ رسول خدا به بعضی از اصحابشان فرمود: مال خود را سپر جان خود قرار بده و جان خود را سپر دین خود. و حذیفه بن یمان نیز با (عثمان) مدارا (تقیه) می‌کرد، به او گفتند تو منافق هستی. پاسخ داد: چنین نیست؛ من قسمتی از دین خود را فروختم تا بقیه را حفظ نمایم؛ زیرا می‌ترسیدم تمام دینم از دست برود. این روایت نشان می‌دهد که تقیه، خوار شدن نیست. و نیز نشان می‌دهد که اگر شخص می‌ترسد که تمامی اموالش از دستش برود، می‌تواند قسمتی از مال خود را برای دفاع از بقیه آن بدهد. (سرخسی ۱۹۹۳)

زمخشری

زمخشری (متوفای ۵۳۸ هـ) مفسر و ادیب مشهور اهل سنت می‌گوید:

برای مردم جایز است که اگر از کفار ترسیدند با ایشان دوستی کنند و مقصود از این موالات، در باطن مخالفت و در ظاهر دوستی نماید در حالیکه قلب وی به دشمنی آنان محکم شده است و منتظر است تا مانع برطرف شود. مانند حضرت عیسی علیه السلام که فرموده است در میان مردم باش اما راه تو راه احتیاط باشد. (زمخشری، بی تا، ج ۱ ص ۳۸۰)

ابوحامد غزالی

ابوحامد غزالی (متوفای ۵۰۵ هـ)، نظر خود در باره تقیه را این‌گونه بیان می‌دارد: حفظ کردن جان مسلمان واجب است؛ پس اگر به سبب راست‌گویی خون مسلمانی حفظ نشود و ریخته شود دروغ گفتن واجب است. (غزالی، بی تا، ج ۳، ص ۱۳۷)

این نوع دروغ گفتن همان تقیه و در حقیقت بارزترین مصداق تقیه است.

ابوحنیفه

تقیه ابوحنیفه (متوفای ۱۵۰ هـ) از منصور دوانیقی:

حمزه بن عبدالله خزاعی روایت کرده است که ابوحنیفه گروهی از فقها را از بیعت با

منصور فراری داد. سپس گفت: آنان برای من اسوه هستند و با آن فقیهان همراه شد. و چون نزد منصور رفتند، وی رو به ابوحنیفه کرد و گفت: تو هستی که همه این حیلها را کرده‌ای. خداوند شاهد بر تو باشد که از درون قلبت با من بیعت نمایی. ابوحنیفه گفت: خداوند شاهد باشد تا روزی که قیامت شود؛ منصور نیز قبول کرد. وقتی که ابوحنیفه بیرون رفت همراهان وی گفتند: تو بر خودت بیعت با منصور را تا روز قیامت لازم کردی. پاسخ داد: مقصود من از «تقوم الساعة» آن بود که تا زمانی که او از برای قضای حاجت و رفتن به دستویی و یا برای کار دیگر از جایش برخیزد. (نمری قرطبی، بی تا، ج ۱، ص ۱۵۹).

مالک بن انس

ترس امام مالک بن انس (متوفای ۱۷۹هـ)، از بنو امیه سبب شده بود که وی نتواند از امام صادق علیه السلام روایتی نقل کند.

مزی در تهذیب الکمال و ذهبی در سیر اعلام النبلاء و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب می نویسد: از درآوردی شنیدم که می گفت: مالک تا زمانی که بنی عباس به حکومت رسیدند از جعفر بن محمد روایت نمی کرد. (مزی، ۱۴۰۰هـ، ج ۵، ص ۷۶)

۶. اقسام تقیه و علل مشروعیت آن

دانشمندان اسلامی بر اساس روایات و احادیث اسلامی، تقیه را به دو قسم «خوفیه» و «مداراتیه» تقسیم کرده‌اند. به طور خلاصه، هر جا بر اثر اکراه، اضطرار و خوف تقیه صورت گیرد، در اصطلاح، آن را «تقیه خوفیه» می گویند. و هر جا برای حفظ زندگی مسالمت آمیز و ایجاد روابط نیکو و یا برای ضرورت حفظ وحدت امت اسلامی «تقیه» انجام گیرد آن را «تقیه مداراتیه» گویند.

رشید رضا نوشته است:

و اما المداراة فیها لایهدم حقا و لایبني باطلا؛ فهی کیاسة مستحبة یقتضیها ادب المجالسة ما لم تنته الی حد النفاق ویستجر فیها الدهان و الختلاق. و تكون مؤکدة فی خطاب السفهاء تصوناً من سفههم و اتقاءً لفحشهم (رشید رضا، ۱۹۹۰، ج ۳، ص

تقیه از منظر فریقین □ ۲۱

(۲۸۲)؛ (تقیه) مداراتی در جایی که موجب هدم حق و یا پایه-ریزی باطلی نمی‌شود نوعی هوشمندی مطلوب است که ادب مجالست آن را اقتضا می‌کند؛ البته مادام که به نفاق و تملق نینجامد. به‌ویژه درباره سفیهان بر این تأکید شده است، تا انسان از سفاهت و ناملايمات برخوردار نشود.

روایاتی که از ائمه طهارت: نقل شده است، دلالت دارد بر اینکه شیعیان حتی در شرایط غیر خوف و اضطراب هم در نمازهای جماعت، عیادت بیماران، نماز بر جنازه و به طور کلی، در امور سایر فرقه‌های اسلامی شرکت کنند. (مجلسی، ۱۹۸۳، ج ۷۲، ص ۴۰۱)

همچنین بخاری، محدث معروف اهل سنت، در صحیح خود، احادیث دال بر مشروعیت تقیه خوفیه را در «باب الاکراه» و احادیث مربوط به تقیه مداراتیه را در «باب المداراة» نقل کرده است، و جالب اینکه در بسیاری جاها، احادیث مذکور با احادیث منقول از ائمه شیعه حتی از نظر لفظ نزدیک به هم است. برای نمونه، بخاری در صحیح خود چنین نقل کرده است: «أنا لنكشر في وجوه اقوام و ان قلوبنا لتلعنهم.» (بخاری، ۱۴۰۷؛ ج ۴، ص ۶۰۴ و باب مداراة الناس)؛ ما به ظاهر در برابر چهره‌هایی خندان بودیم، و حال آنکه در دل آن‌ها را نفرین می‌کردیم. همین سخن را علامه مجلسی^{رحمته} در بحارالانوار (ج ۶۴، ص ۱۹۳) آورده است.

همه منابعی که مطالب مربوط به تعریف و اقسام تقیه از آن‌ها نقل گردید دلایل مشروعیت تقیه را هم نقض و تقریباً همه نویسندگان مذکور به دلایل چهارگانه قرآن، سنت، اجماع و عقل برای مشروعیت تقیه استدلال کرده‌اند

۷. راهکارهای تقیه

همان‌گونه که گذشت، تقیه یک راهبرد است، در شرایطی که ظلم حاکم باشد تا بدین طریق، بتوان دین، آبرو و اموال خود و برادران دینی را حفظ کرد، چنانکه امام موسی بن جعفر می‌فرماید: «استعمال التقية لصيانة الدين والاخوان.» (مجلسی، ۱۹۸۳، ج ۷۲، ص ۴۱۵)

مشروعیت تقیه هم در شرایط اضطراب است؛ چنان که امام باقر^{علیه السلام} می‌فرماید: «التقية في كل شيء يضطر اليه ابن آدم فقد احله الله له.» (همان) همان‌گونه که در میدان جنگ باید با سپر وارد شد و شرایط اختفا و استتار را رعایت کرد، در حکومت ستمگران هم باید برای حفظ جان، مال و برادران خود، از سپر مناسب بهره برد و آن سپر تقیه است؛ چنانکه

امام صادق می فرمایند: پدرم می فرمودند: «... انّ التقیة جنة المؤمن.» (همان)
البته رعایت تقیه تا زمانی است که منجر به اضرار به غیر یا قتل نفس محترم و امثال آن نشود؛
چنان که آیت الله خویی رحمته الله فرموده است: «... انّ التقیة انما شرعت لحفظ بعض الجهات المهمة،
كالنفوس و ما اشبهها فاذا أدت الى اتلاف ما شرعت لاجله فلا تقیة...» (خویی، ۱۹۵۴، ج ۱، ص ۴۴۵)
همچنین فخر رازی گفته است:

الحکم الثالث لتقیة انما تجوز فيما يتعلق باظهار الموالاة و المعادات و قد تجوز
ایضا فيما يتعلّق باظهار الدين. فاما ما يرجع ضرره الى الغير كالقتل و الزناء و غضب
الاموال و الشهادة بالزور و قذف المحصنات و اطلاع الكفار على عورات المسلمين
فذلك غير جائز البتة. (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۸، ص ۱۳)

۱-۷. کتمان

از نظر لغت، «کتمان» عبارت است از: «ستر الحدیث.» (راغب اصفهانی، بی تا، ماده «ستر»)
البته کتمان شهادت حق، طبق آیه شریفه ۲۸۳ سوره بقره، مذموم است، و مراد از «کتمان»
در احادیث تقیه، این است که در حکومت ظلم و در شرایطی که اظهار عقیده حق، موجب قتل
یا شکنجه و تحمّل امور طاقت فرسا می شود نباید اموری را که مصداق «اذاعه» است انجام داد
و هیچ کس نگفته که ابراز عقاید بر حق و هر امر راستی حتی در شرایط عادی، واجب است تا
چه رسد به شرایط تقیه. از این رو، پرهیز از زیاده گویی و لب گشودن نزد ستمگران و حاکمان
جور مصداقی از تقیه است، و کتمان نکردن در چنین مواردی، سرزنش شده است؛ چنانکه
قرآن می فرماید: (و اذا جائهم امرٌ من الأمن او الخوف اذاعوا به ولو ردّوه الى الرسول و الى اولی الامر منهم
لعلمه الذین یتنبطونه منهم) (نساء: ۸۳)

از امام صادق علیه السلام هم روایت شده است: «انّ الله عیر قوماً بالاذاعة فقال: (و اذا جاءهم امر من
الامن أو الخوف اذاعوا به) فایاکم و الاذاعة.» و در روایت دیگر می فرمایند: «من اذاع عتاً شیئاً من
أمرنا فهو کمن قتلنا عمداً و لم یقتلنا خطأ.» (مجلسی، ۱۹۸۳، ج ۷۲، ص ۳۹۷)

تاریخ اسلام گواه است که گرفتاری های پیشوایان شیعه و اهل سنت به دست حاکمان جور از
ناحیه کسانی بوده که اموری را که نباید فاش می شده، نزد حاکمان یا جواسیس آنان فاش می کرده اند.
امام خمینی رحمته الله می فرماید: و منها [ای: من التقیه] ما تكون واجبة لنفسها و هی تكون

مقابله للأذاعة... أنّ التقيّة: التي بالغ الأئمّة عليهم السلام - في شأنها هي هذا التقيّة فنفس اخفاء الحق في دولة الباطل واجبة و تكون المصلحة فيه جهات سياسة دينية و لولا التقيّة لصار المذهب في معرض الزوال و الانقراض. (امام خميني، ۱۳۸۵، ص ۱۸۵)

مضمون كلام ایشان این است که گاهی تقیه واجب است، برای حفظ اسراری که اظهارش موجب قتل و آزار می شود. پیشوایان شیعه بر این تقیه اصرار ورزیده اند؛ زیرا در آن جهات سیاسی و مذهبی دخیل بوده و اگر این تقیه نبود مذهب در معرض زوال و انقراض قرار می گرفته.

۲-۷. توریه

واژه «خباء» نیز، که در برخی روایات به معنای تقیه ذکر شده است، همین معنا را دارد؛ چنان که راغب اصفهانی گفته است: «و اصل الخباء الغطاء الذي يتغطى به، و قيل لغشاء السنبلة خباء...» (همان، ماده «خباء»)

از امام صادق عليه السلام روایت شده است: «ما عبدالله بشيء احب اليه من الخباء.» و ما الخباء؟ قال التقيّة.» (صدوق، ۱۳۶۱، ص ۱۶۲)

یکی دیگر از مصادیق تقیه، «توریه» است که در لغت چنین معنا شده: «يقال: وارىت كذا اذا سترته... و توارى: استتر... و روى أنّ النبي صلى الله عليه وآله كان اذا اراد غزوا ورّى بغيره، و ذلك اذا ستر خيراً و أظهر غيره...» (راغب اصفهانی، بی تا، ماده «ستر»)

«توریه» از نظر اصطلاح، به این معنا است که از لفظی معنایی را اراده کند که مطابق واقع است؛ اما این لفظ به صورتی باشد که مخاطب و شنونده را به معنای غیر مراد متکلم منتقل کند. می نویسد: «و اما التورية، و هو ان يريد بلفظ معنى مطابقاً للواقع.» (خویی، ۱۹۵۴، ج ۱، ص ۳۹۵)

ممکن است برای لفظی دو معنا باشد: یکی ظاهر و شایع، و دیگری غیر شایع؛ و متکلم معنای غیر شایع را اراده کند (طریحی، بی تا، ج ۱، ص ۴۳۶)؛ چنانکه طبق روایات شیعی از امام صادق عليه السلام، حضرت ابراهیم عليه السلام که فرمود: «انّی سقیم» دروغ نگفته، بلکه از کلمه «سقیم» معنای دیگری اراده کرده بود. یعنی من طالب دین خود هستم: «... ما كذب و انما عنى سقيما فى دينة اى مرتاداً.» (خویی، ۱۹۵۴، ص ۴۰۲) برای نمونه، نمونه های ذیل را می توان مصادیقی از توریه دانست، البته هر کس به اقتضای فراست خود، توانسته است به نحوی در شرایط لازم، توریه کند:

روایات توریه مؤمن آل فرعون در ج ۱۳ بحارالانوار، ص ۱۶۲؛ و ج ۶۸ روایت ۲۰ در

صفحات ۱۱ - ۱۲؛ و ج ۷۲، روایت ۱۸، باب التقیة و المداراة، ص ۳۹۶ تا ۴۰۷ نمونه‌هایی از توریه است که در شرایط تقیه، اعمال شده.

۷-۳. گشاده رویی، گفتار خوش و مدارا

در روایات فریقین، به این مهم سفارش شده است. تعدادی از روایات شیعه را در این زمینه می‌آوریم: امام صادق علیه السلام:

علیک بالتقیة فانها سنة ابراهیم الخلیل علیه السلام - و ان الله - عزوجل - قال لموسى و هارون علیہما السلام: «اذہبا الی فرعون انه طغی فقولوا له قولاً لیناً لعلہ یتذکر او یخشی. یقول الله - عزوجل: کنیاه و قولاً له. یا ابا مصعب، و ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: امرنی ربی بمداراة الناس کما امرنی باداء الفرائض و لقد اذبه الله - عزوجل - بالتقیة فقال: (ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینہ عداوة کانه ولی حمیم و ما یلقاها الا الذین صبروا و ما یلقاها الا ذو حظ عظیم.) (مجلسی، ۱۹۸۳، ج ۷۲، ص ۳۹۶)

۷-۴. صبر و شکیبایی

در روایات زیادی صبر به عنوان مصداقی از تقیه و راهبردی مشروع معرفی شده است؛ از جمله، از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «اصبروا علی المصائب و صابروهم علی التقیة» (همان)؛ در برابر مصایب شکیبا باشید و بر اساس تقیه (تحمّل و شکیبایی) با دیگران ارتباط داشته باشید.

۷-۵. کظم غیظ

از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

... کظم الغیظ من العدو فی دولاتهم تقیة حزم لمن أخذ بها، و تحرّز من التعرض للبلاء فی الدنيا (همان، ص ۳۹۹)؛ کنترل خشم در زمانی که دشمن حکومت می‌کند نوعی تقیه و پرهیز از قرار گرفتن در معرض بلاها و گرفتاری‌هایی است که آنان به وجود می‌آورند.

۷-۶. معاشرت نیکو

معاشرت و همکاری در امور عبادی، سیاسی و اجتماعی، از قبیل شرکت در نماز جماعت،

عیادت بیماران، تشییع جنازه، و شهادت در محاکم در روایات زیادی سفارش شده است. البته این امور مصادیقی از تقیه مداراتیه است؛ زیرا در ذیل این گونه روایات تأکید شده است که این کارها موجب می‌شود شما را به عنوان «جعفری» (و شیعی) بشناسند؛ چرا که امور دینی را رعایت می‌کنید. یا در برخی از این روایات آمده است: پرهیزید از اعمالی که موجب سرزنش ما می‌شود: «ایاکم أن تعملوا عملاً یعیروننا به.» (همان)

۷-۷. هجرت

امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: اگر نمی‌توانی اذیت و آزار مخالفان و زورگویان را تحمل کنی و اهل صبر هم نیستی، خموشی (صمت) هم نمی‌توانی بکنی و هیچ یک از راه-کارهای تقیه را نمی‌توانی عمل کنی راه هجرت را انتخاب کن.

۸. نتیجه

۱. «تقیه» راه کاری مشروع در شرایط استثنایی است و در منابع روایی و تفسیری، فریقین بر آن تأکید شده است و از ابداعات شیعه نیست، گرچه برخی از ناآگاهان یا مغرضان تلاش کرده‌اند تقیه را از مختصات و جعلیات شیعه معرفی کنند.
۲. برداشت و تعریف فریقین از «تقیه» یکسان است، اگرچه شیعیان در طول تاریخ اسلام، به لحاظ رفتاری‌های بیشتری که نسبت به سایر فرق داشته‌اند، از این رخصت الهی بیشتر استفاده کرده‌اند.
۳. تقیه، با شکل‌های متفاوت آن نه تنها در شرایط تقیه، بلکه در شرایط دیگر نیز از نظر شارع مقدس و عقل مطلوب و مستحسن است.
۴. اگر فرد یا گروهی آن قدر تحت ستم قرار گیرد که از روی اضطراب برای حفظ موجودیت خود از شیوه تقیه استفاده کند، مستحق سرزنش نیست و نباید از او انتقاد شود و متهم گردد و به او نسبت‌های ناروا داده شود؛ بلکه باید طبق مقتضای فرهنگ اسلامی، به کمک او شتافت و در جهت رفع ستم از او کوشید؛ زیرا طبق فرمایش مولا امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه، «کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً» و باید کسانی را سرزنش کرد که این شرایط را به وجود آورده‌اند.

کتابنامه

قرآن کریم.

- ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى رحمته الله، قم، بی تا.
- ابن فارس، ابوالحسن، معجم مقایس اللغة، بیروت، دارالفکر، ١٣٩٩.
- ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، بی تا، بیروت، ٢٠١١.
- ابن منظور، محمّد بن مكرم، لسان العرب، بیروت، دارصادر، بی تا.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، محب الدین الخطیب، دار المعرفة - بیروت، بی تا.
- ابی حیان اندلسی، محمد بن یوسف، تفسیر البحر المحیط، دار الکتب العلمیة، بیروت، ٢٠٠٧.
- انصاری، عبدالله بن محمد، طبقات المحدثین باصبهان والواردين علیها، ج ٤، ص ١٧٦، ناشر: مؤسسه الرساله - بیروت، الطبعة: الثانية، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- انصاری، عبدالله بن محمد، طبقات المحدثین باصبهان والواردين علیها، مؤسسه الرساله - بیروت، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- انصاری، مرتضی، المکاسب، بی تا، بی جا، بی تا.
- آلوسی بغدادی، شهاب الدین، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، بیروت، ٢٠١٩.
- بخاری، محمّد بن اسماعیل، الصحیح، بیروت، دار ابن کثیر، ٢٠١٩.
- جوهری، اسماعیل، الصحاح فی اللغة، بیروت، دارالعلم، ١٩٩٠.
- خطیب، محبّ الدین، الخطوط العربیة، بی تا، بی جا، بی تا.
- خلیل، فراهیدی، العین، دار و مكتبة الهلال، بی تا.
- خویی، ابوالقاسم، مصباح الفقاهه، نجف، المطبعة الحیدریه، ١٩٥٤.
- دروزه، محمد عزت، التفسیر الحدیث، قاهره، داراحیاء الکتب العربیة، ١٣٨٣.
- راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالعلم، ١٤١٢.
- رشید رضا، محمّد، تفسیر المنار، قاهره، الهیئه المصریة العامه لکتاب، ١٩٩٠.
- زمخشری، الفائق فی غریب الحدیث، دار الکتب العلمیة، بیروت، ١٤١٧.

- زمخشری، محمود بن عمر، **الكشاف عن حقائق التنزيل وعلوم القرآن في وجوه التأويل**، عبدالرزاق المهدي، بيروت، دار احياء التراث العربي.
- سرخسی، محمد بن احمد، **المبسوط**، بيروت، دارالمعرفة، ۱۹۹۳.
- سیوطی، جلال الدین، **جامع الاحاديث**، دارالفکر، بیروت، بی تا.
- صدوق، محمد، **معانی الاخبار**، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، اسلامی، ۱۳۶۱.
- الصنعانی، عبد الرزاق بن همام، **المصنف**، المجلس العلمي - الهند، بیروت، ۱۴۰۳ هـ - ۱۹۸۳.
- طبری، محمد بن جریر، **جامع البيان عن تأويل آي القرآن**، دار الفكر، بیروت - ۱۴۰۵ هـ.
- غزالی، محمد بن محمد، **احياء علوم الدين**، دار المعرفة - بیروت، بی تا.
- فخر رازی، ابو عبدالله، **مفاتيح الغيب**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰.
- قاسمی، جمال الدین، **محاسن التأويل**، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸.
- قمی، عباس، **سفینه البحار**، نجف، المطبعة العلمیة، ۱۳۵۵.
- کلینی، محمد بن یعقوب، **الكافي**، علی اکبر غفاری دار الکتب الإسلامیة، تهران - ایران، ۱۴۰۷ هـ ق.
- مجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار**، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۹۸۳.
- مراغی، احمد، **تفسیر المراغی**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- مزی، یوسف بن زکی، **تهذیب الکمال**، بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، ۱۴۰۰ هـ.
- ۱۹۸۰ م.
- مفید، محمد، **تصحیح الاعتقاد**، بی جا، بی تا.
- نمری قرطبی، یوسف بن عبدالله، **الانتقاء في فضائل الثلاثة الائمة الفقهاء مالک والشافعی**
- وابی حنیفة**، دار الکتب العلمیة - بیروت، بی تا.
- هندي، متقی، **کنزل العمال**، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۰۹ ق - ۱۹۸۹ م.

